**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بسم‌الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

به محضر حضرت ولی‌عصر عجّل‎الله‎تعالي‎فرجه‎الشّريف تسليت عرض می‌کنیم، ان‌شاءالله كه ما را هم در شمار دوستان و ياران و عزادارانشان به حساب بياورند.

خب **در اين جلسه قرار بر اين شد كه ما پيرامون دنيا از آيات و روايات استفاده‌هایی را بكنيم كه شناخت و نگاه ما به دنيا مطابق با واقعيت و حقيقت باشد. يعني دنيا را همان طور كه هست بشناسيم و همان طور ببينيم؛ كه در نتيجه همان طور همراهي كنيم و همان طور استفاده كنيم، و از اين فرصت بهره‌مند شويم. كه عرض شد به‌هرحال دنيا به‌عنوان يك مرتبه‌ای از زندگي و زندگاني مطرح است؛ منتها زندگانی‌ای كه براي خودش آفريده نشده، براي ديگري آفریده‌شده، براي يك زندگاني ديگري آفریده‌شده؛ كه به طور طبيعي دنیا می‌شود يك فرصت؛** مثل اين كه شما الآن در يك دانشگاه هستيد، اين دانشگاه براي چيز ديگري تأسیس‌شده و ساخته شده است؛ لذا شما و ما كه اینجا هستيم هم بايد همین‌طور دانشگاه را بشناسيم و باور كنيم و با آن همراهي كنيم؛ اگر غير از اين باشد كار مشكل می‌شود. بر همين اساس برخي از روايات ما دنيا را دو گونه مطرح کرده‌اند. اين رواياتي كه می‌خوانیم نسبت به روايات قبل يك مقدار رنگ و بوي ارزشي دارد. يعني دنيايي كه براي غیر خودش آفریده‌شده؛ حالا آن غیر خودش ما باشيم يا آينده‎ی پيش رو باشد ... در مورد این‌ها بعداً بيشتر صحبت می‌کنیم.

**انسان‌ها نسبت به اين دنيا دو گونه می‌شوند: يك دسته كساني هستند كه دنيا را همین‌طور كه هست شناخته‌اند و همین‌طور از آن بهره برده‌اند، در نتيجه دنيا آن‌ها را به مقصد و مقصودشان می‌رساند. يك دسته كساني هستند كه نه، دنيا را این‌طور نشناخته‌اند و این‌طور ندیده‌اند و خودِ دنيا مقصد و مقصود آن‌ها شده است**، تلاش و كوششي كه داشته‌اند و عمري كه صرف کرده‌اند براي خود دنيا بوده است، این‌ها هم دسته‎ی دوم می‌شوند. آن وقت اگر دنيا را نسبت به این‌ها بشناسيم، **دنيا براي آن دسته‎ی اول يك چيز خيلي ارزشمندي است و دنيا براي دسته دوم مايه‎ی بدبختي شده است؛** چون در واقع دنيا این‌ها را صَرفِ خودش كرده است؛ البته درست‌تر اين است كه ما گناه را گردن دنيا نيندازيم، درست‌تر اين است كه بگوييم ما خوب از دنيا استفاده نكرديم و غرق در دنيا شديم.

ولي حالا اگر از آن طرف نگاه كنيم، در يك **بياني از آقا زین‌العابدین علیه‌السلام** كه اين روزها هم روزهاي مصيبت ايشان است، داریم: **روايتِ پنجاه ‎و چهارم از ميزان ‎الحكمة، ايشان می‌فرماید: «اَلدُّنيا دُنيائان»** (دقت كنيد عرض كرديم اين دو گونه بودن ناظر به واقعيتِ خودِ دنيا نيست) **«دُنيا بَلاغ و دُنيا مَلعونَة» يك گونه، دنياي «بلاغ» است؛ بلاغ يعني رساندن، دنياي «رسانا»ست؛ يكي هم دنياي «لعنت شده»؛ خودِ دنيا براي چيز ديگري آفريده شده بود، او هم سوار بر اين دنيا رفت و رسيد، اين دنيا می‌شود دنياي رسانا؛ يك دنيا رسانا نبوده، سَرِ طرف به اين دنيا گرم شده و اين دنيا در واقع او را از آن پرواز باز‌داشته است؛** او می‌رفت كه به خداي متعال برسد، این‌یکی در اين دنيا مانده است. دنيايي كه اين براي خودش دست ‎و پا كرده است، دنياي لعنت شده است. لعنت شده يعني از خير و سعادت و بركت به دور است، اصلاً لعنت به اين معناست كه كسي از رحمت خداي متعال دور باشد.

**اگر خود دنيا را همین‌طور بخواهيد نگه‌دارید، همين است؛ همه‌اش گرفتاري و دربه‌دری و همین‌هاست. من اگر از دنيا براي رسيدن استفاده نكردم، آن‎وقت من را از آينده‎ی پر رحمت و پُربركتي كه می‌توانستم داشته باشم، بازمی‌دارد.** حضرت می‌فرمایند اين دنيا، دنيايي است كه لعنت می‌شود و از رحمت خدا دور است، از رحمت خدا كه دور شد ديگر می‌شود گرفتاري و پريشاني و عذاب؛ لذا بعد از مرگ هم پرده‌ها كنار می‌رود و آدم همين را می‌بیند؛ و حالا دقت بكنيم خودِ ما هم در زبان گفت‎وگويمان چقدر تُف و لعنت به اين دنيا می‌گوییم! معلوم است همين‎جا هم اين معنا براي ما مقداري روشن هست، منتها چون سرمان گرم است يك چند لحظه اين توجّه می‌آید و دوباره می‌پَرَد. «اَلدُّنيا دُنيائان،‏ دُنيا بَلاغ» (که اين ارزشمند است، اين همان چيزي است كه حضرت امير فرمودند: «مَطيئةُ المُؤمِن» اين، سواريِ راهِ مؤمن است و مؤمن را می‌رساند، مؤمن را از همين دنيا به همه‌چیز می‌رساند) و يكي هم دنياي ملعونة است.

**بعد می‌بینیم كه همه‎ی آن سرزنش‌هایی كه از دنيا شده، اين دنياست. يعني آن دنيايي كه انسان آن را هدف و مقصد گرفته است و به‌جای اين‎كه دنيا را صَرف خودش كرده و با آن راه را طي كند، دارد خودش را صرف آن می‌کند. لذا این‌ها را نبايد باهم خلط بكنيم**، حالا اين بُعدِ اقتصادي دنيا باشد يا علمي، سياسي، حكومتي، هر بُعدي كه باشد در اين دوتا می‌آید. يعني يك حكومت است که «رسانا»ست، يعني خودش موضوعيت ندارد، اين حكومت هست تا مردم و مؤمنین و آن‌هایی كه اين حكومت عهده‌دارِ آن‌هاست به كمال و ارزش‌ها و پيشرفت برسند. اين می‌شود دنياي بلاغ؛ اين در همين حد ارزشمند است. يك وقت هم «ملعونه» است؛ يعني حكومت برپا می‌شود و همه‌چیز را صَرفِ نگه‌داریِ اين حكومت می‌کنند، خودِ آن می‌شود مطلبِ اصلي. اين در يك «حزب» هم ممكن است باشد، در «بچه‌دار شدن» هم ممكن است باشد، در «جمعِ ثروت» و ... هر بُعدي از دنيا همین‌طور است. پس توجّه بكنيم كه ارزشمند بودن و نبودنِ دنيا در عالَمِ انساني به اين است كه آيا همان طور كه هست من با او برخورد می‌کنم يا نه؟

حالا روايت بعد هم به همين مضمون است؛ ببينيد! **عن رسول‌الله صلی‌الله ‎عليه ‎و آله ‎و سلّم: «اَلدُّنيا مَلعونَة» دنيا به دور از رحمت خداست، به تعبير خودمان كفِ عالَمِ هستي است و ديگر پایین‌ترین بهره‌ها اینجاست**، دنيا خيلي پايين است **«و مَلعونٌ ما فيها» آنچه که در درون دنيا هم هست همین‌طور است، مورد لعن، و دور از رحمت است «إلّا ما ابتَغَي بِه وَجهُ‎الله عَزَّوَجَل» مگر آنچه با آن وجه‎الله طلب و دنبال شود.** آن‎وقت آن ديگر نه، این‌طور نيست، وقتي با آن پِيِ رحمت خدا می‌اُفتم ديگر خودش شاخه‌ای از رحمت است، خودش وسيله و راه و سبب است، كه خداي متعال ما را دارد به آن سمت می‌برد، آن ديگر ملعون نيست؛ آن، بی‌ارزش نيست، و ارزشمند است. **«اَلدُّنيا مَلعونٌ ما فيها إلّا ما كان فيها الله عَزَّوَجَلَّ» همه‌اش، مگر آنچه در دنيا براي خداست.**

فقط **يك نكته در مورد «براي خداست» عرض بكنيم؛** آن بحث‌هایی كه ما سال قبل داشتيم كه گفتيم که از توجهات به خودمان به اين مسائل برسيم براي همين است كه اینجاها خيلي گير نكنيم؛ ببينيد اين‎كه می‌فرماید «وَجهُ‎الله» يا می‌فرماید «الله» به چه معناست؟ ما در دلمان پِيِ قدرت بوديم، پِيِ علم بوديم، پِيِ آرامش بوديم، این‌ها وجه‎الله است؛ این‌ها همه، چهره‌های خدا هستند، خود خداي متعال همه را یکجا دارد؛ لذا می‌فرمایند وجه‌الله يا می‌فرمایند الله.

**آنچه كه در ذهن ما نهفته است كه اين را جدا می‌کنیم از هم، يعني می‌گوییم پس من چه؟ همه‌چیز كه براي خدا شد! از همان جا اِشكال پيدا می‌شود كه من مسائل هنوز برايم درست جا نيفتاده و خودم را از خداي خودم جدا دارم می‌بینم، دو تا دارم می‌بینم.** او و من، درحالی‌که او و من نيست، او همه‌چیزِ من است، او مقصد و مأوای من است، او همان حرف دل من است، او همان گمشده‎ی من است، او همان چيزي است كه من همه‎ی آنات و لحظات دنبال آن هستم؛ لذا اگر می‌گویند «براي‎خدا»، اگر می‌گویند «فی الله»، اگر می‌گویند «الله» در واقع به معناي همان است كه گمشده‎ی تو هست. اگر اين دنيا را در آن مسير بيندازي اين دنيا ارزشمند است، اگر در آن مسير نيندازي اين براي تو ارزش نمی‌آورَد و همين دنيا می‌شود جهنّم.

ببينيد از آن رحمت كه دور شود، **دقت بفرماييد، الآن دنيا قاتى است، يعني شيريني دارد، تلخي هم دارد. آسايش دارد رنج هم دارد. دانش دارد جهل هم دارد. قوّت دارد، ضعف و ناتواني هم دارد. همه‌چیز قاتى است. حالا كسي كه بر دنيا سوار شود و حركتِ درستي بكند آرام‌آرام هرآن‎چه ناخوشايند و ناپسند است اینجا می‌ماند و انسان آرام‌آرام بالا می‌آید و خالص و ناب می‌شود. اگر اين اتفاق نيفتاد و دنيا بر ما سوار شد و آرام‌آرام ما را پايين بُرد، هرچه خوبي و خوشي است بالا می‌ماند و آخر آن گرفتاريِ محض می‌ماند؛ و همه‌چیز جدا می‌شود.** (البته اين را می‌دانید از نظر مادي هم همین‌طور است، يعني شما هر چه به درون زمين فروبروید در آنجا چيست؟ لذا قرآن از همين تعبير هم استفاده كرده و گفته «اَخلَدَ إلَي الأرض» يعني در زمين چسبیده‌اند و دارند در آن فرو می‌روند. خب آنجا كه بروي ديگر آتشِ محض است)

نسبت به باطنِ أمر هم همين است؛ يعني يا انسان سوار دنيا می‌شود و از اين دربه‌دری‌ها می‌گذرد، و يا دنيا سوار آدم می‌شود و او را فرومی‌بَرَد. فرو كه بُرد از همين مختصر خوشی‌ها هم محروم می‌شود؛ لذا می‌شود «ملعونة» و ديگر به كُل از رحمت و خوبي و بركت بريده می‌شود. همه‎ی انسان‌ها رو به خلوص می‌روند ديگر. خب پس اين هم روشن شد كه چون دنيا براي خودش آفريده نشده و براي ديگري آفریده‌شده، هر كس همین‌طور با دنيا برخورد كند اين، دنيايي است كه ارزشمند است و ارزش‌گذاری شده، و در اسلام هم إلي ماشاءالله احكام براي اداره‎ی همين دنيا گفته شده است.

خب **حالا به دنبال اين روايات روشن می‌شود كه خِيرِ دنيا به چه كسي می‌رسد؟ الآن تقریباً روشن است؛ شما يك اسبي را در نظر بگيريد كه يك كسي بر آن سوار می‌شود و راهش را می‌رود، و يك كسي هم صبح تا شب به اسبش می‌رسد؛ حالا خِيرِ اسب به چه كسي رسيده است؟ مطلبِ خيلي پیچیده‌ای نيست؛** لذا اين دسته از روايات را ببينيد كه قبلاً يك بار خوانده‌ایم شايد: روايت 57 و 76 : **عن رسول‌الله صلّی ‌الله ‎عليه ‎و آله ‎و سلّم: «أَوْحَى‏ اللّهُ‏ تَبارَكَ‏‎وَتَعالَى‏ إلَى‏‎الدُّنيا» خداي تبارک‌وتعالی به دنيا وحي كرده است؛** اين وحي از همان دسته وحی‌هایی است كه در متنِ عالَم آفرينش هست، در مورد مورچگان و همه‎ی موجودات اين را داريم كه خداي متعال كارِ هر پديده و آفریده‌ای را گفته است؛ يعني خودش با آفرينش خودش می‌داند بايد چه كار بكند.

**خداي متعال به دنيا چه وحي كرده است؟ «اخدُمي مَن خَدَمَني وَ أَتعِبي مَن خَدَمَك» دستور داده و وحي فرموده است كه ای دنيا! هر كه به من خدمت كرد تو هم به او خدمت كن. دنيا براي كس ديگري آفريده شده است؛ خودش نوكر است؛ حالا با هر كس که نوكريِ خودت را كرد، چه كار بكن؟ خسته‌اش بكن. چه كسي نوكريِ دنيا را می‌کند؟ آن كسي كه دنيا اصل مطلبش است. آن كسي كه دنيا مقصد و مقصودش است خودبه‌خود می‌شود خادم و نوكر دنيا.**

قاعده‎ی كار اين است ديگر؛ يعني ما هميشه نوكريِ كسي را می‌کنیم كه او را بالاتر از خودمان می‌بینیم؛ و كسي كه به او جايگاهي برتر می‌دهیم؛ كه ما سرمایه‌ها و وقت و عمرمان را پاي او می‌ریزیم، اين می‌شود خدمت و نوكري. حالا **دستور كار دنيا اين است كه هر كس خودِ دنيا را بالا برد و خودش نوكر او شد، كار و فرمان و دستور دنيا اين است كه او را خسته بكند، و خسته‌اش می‌کند؛ يعني او را به نوكري می‌گیرد**، و حسابي هم به نوكري می‌گیرد. ولي از آن طرف، كسي كه دنيا را پايين آورد، و دنيا را همین‌طور شناخت كه خداي متعال براي او آفريده است، (گذرگاهي است، اسبي است ...) دنيا وظيفه دارد به او خدمت بكند.

حالا در روايت ديگري دنباله‎‎ی همين هست: **از آقا رسول‎الله است: «لَمّا خَلَقَ‏ اللّهُ‏ الدُّنيا» هنگامي كه خدا دنيا را آفريد «أَمَرَها بِطاعَتِهِ» دنيا را أمر به‌فرمان خودش كرد**، (همه‎ی آفریده‌ها به‌فرمان خداي متعال‌اند، دنيا هم همین‌طور) **«فَأَطاعَت رَبّها» دنيا هم پروردگارش را فرمان بُرد «فَقالَ لَها» خدای متعال به دنيا فرمود: «خالِفي مَن طَلَبَكِ» هر كه تو را طلب كرد و تو را جست‎وجو كرد و تو را خواست، با او ناسازگاري بكن. «وَ وافِقي مَن خالَفَكِ» هر كه با تو ناسازگاري كرد و دنبال تو نبود، تو با او موافق و سازگار و همراه باش. «فَهِيَ عَلَى ما عَهِدَ إلَيهَا اللَّهُ وَ طَبعَها عَلَيه»‏ دنيا هم بر همان پيماني كه خدا با او بسته، و آنچه بر او دنيا را سرشته است، هست.**

حالا اینجاها ممكن است خيلي سؤال پيش بيايد، آقا رسول‌الله دارند از متنِ عالَم آفرينش خبر می‌دهند؛ نرفته‌اند تجربه و امتحان بكنند؛ می‌گویند اصلاً آفرينش و سرشت دنيا این‌طور است كه هر كس به دنبال دنيا راه بيفتد، دنيا لگد می‌زند و با او ناسازگاري می‌کند؛ هر كسي با دنيا ناسازگار شد، يعني دنيا را طلب نكرد و نخواست، چيزي فراتر از دنیا را طلب كرد، دنيا با او سازگار می‌شود، چون دنيا براي چيز ديگري آفريده شده است، باهم همراه و هم‎سفر می‌شوند.

**حالا به فضاهاي عمومي برگرديد.** يك وقت هست ما پيشامدهاي دنيا را می‌بینیم، بر حسب ظاهرْ پيشامدهاي دنيا و گذرانِ دنيا انگار به ميل اهل دنياست، ولي شما **ناله‌ها را نگاه كنيد! ناله‌های چه كسي در دنيا بلند است؟ گلايه‎ی چه كسي بيشتر است؟ كي دردمندتر است؟ كي زبان شكايت دارد؟ معلوم می‎شود دنيا به جان آن‌ها افتاده است. حالا ممكن است ما این‌طوری نگاه می‌کنیم كه طرف فقير است ولی آن‎يكي خيلي وضع مالي خوبي دارد، خب اين يك گوشه‎ی كار است، اين آدمي كه وضع مالي خوبي دارد زبان شكايتش هم خيلي باز است، خيلي گلایه‌مند است**، خيلي ناراحت است، خيلي حرف دارد، خيلي دلش پُر است؛ ولي آن آدم فقير این‌طوری نيست، (مرادْ فقيرِ متّقي و فقيرِ مؤمن است) گلایه‌مند نيست و شكايتي ندارد.

**خب اين، نشانه‎ی اين نيست كه با دنيا كنار آمده است و باهم ساخته‌اند؟ و آن‎يكي با دنيا درگير است؟ و اين‎كه او دارد دست ‎و پا می‌زنَد معنايش چيست؟ او به يك نان و ماستي ساخته است و رفته است، آن آقا براي چه دارد این‌همه دست ‎و پا می‌زنَد؟ با اين‎كه وضعش خوب است؟ فكر نمی‌کنید تَهِ اين همين است كه دنيا دارد او را خسته می‌کند و صبح تا شب او را می‌دوانَد؟ نمی‌گذارد يك خواب راحت داشته باشد** و نمی‌گذارد چهار دقيقه بنشيند و چهار تا حرف درست بر زبان بياورد. ما حواسمان نيست که دنيا دارد او را صبح تا شب می‌دواند. منتها به‌حسب نگاه ظاهري می‌گوییم نه، اين خيلي وضع مالي خوبي دارد. اگر خيلي وضع خوبي دارد چرا این‌قدر شكايت می‌کند و به همه‎ی آسمان و زمين دارد گير می‌دهد؟

**همين الآن در اين انقلاب ما برويد نگاه كنيد بيشترين بهره‌های مادي را از اين انقلاب كساني برده‌اند كه با اين انقلاب ميانه خوبي ندارند؛ هر كسي برود در منطقه‎ی خودش نگاه كند، كمترين بهره‌های مادي را كساني برده‌اند كه براي انقلاب بيشترين هزينه را کرده‌اند.** شما الآن اهل فن هستيد، قيمت مادي يك «كليه» چقدر است؟ حالا ذره‌ذره‎ی اندام آدم را به همين نسبت قيمت بگذاريد، معذرت می‌خواهم، اگر همین‌طور روي يك شهيد قيمت بگذاريم چقدر می‌شود؟ می‌خواهم بگويم از نظر اقتصادي ببينيد يك شهيد براي انقلاب چقدر هزينه شده است؟ آن وقت ببينيد آن مبلغي كه بنياد شهيد داده ... اگر چه تازه اگر خودِ آن شهيد هم می‌ماند در مسائل اقتصادی منشأ درآمدي پيدا می‌کرد. اگر نگاه مادي هم بكنيم در انقلاب ...

حال سؤال اين است، ناله‌های چه كسي الآن بلندتر است؟ گلايه‎ی چه كسي بيشتر است؟ این‌ها بايد تحليل ديني شود. فرق در اين است كه هدف آن آقا دنياست، پِيِ دنياست؛ حالا اين دنيا ممكن است يك مسئوليت باشد يا يك وزارت باشد، يك شهرت باشد، يك ثروت باشد، هر چيز؛ چون پِيِ دنياست دنيا با او ناسازگار است و به جان او افتاده، از آنجا دارد می‌خورَد، هیچ‌وقت هم آرام و قرار نخواهد گرفت؛ وظيفه‎ی دنيا اين است كه نفَس او را بگيرد، فرمان به او داده شده است.

**لذا اين امتيازي نيست كه در دنياي كفر این‌ها این‌قدر دارند تلاش می‌کنند؛ اين، بلايي است كه سَرِ این‌ها آمده و بدون اين كه خودشان متوجّه بشوند خداي متعال دنيا را به جان این‌ها انداخته است. الآن نگاه بكنيد، زندگي و خانواده را از هم متلاشي کرده‌اند، خب عزیز من ماها كه خيلي هم بهره‌ای از دين نبرده‌ایم، وقتي كه خسته می‌شویم می‌گوییم برويم خانه ... .** وقتي می‌روید مسافرت و برمی‌گردید به‌خصوص خانم‌ها چه می‌گویند؟ می‌گویند هیچ جا براي آدم خانه‎ی خودش نمی‌شود؛ **این‌ها دارند خودشان را از اين حداقل‌ها هم محروم می‌کنند، من نمی‌دانم مثلاً يك كسي كه خودش را از اين مسائل محروم كرده، وقتي كه درمانده و خسته می‌شود، خدا و این‌ها كه نيست، كجا می‌خواهد برگردد و يك نفَسي بكشد؟** يك دخترخاله‌ای داشتيم دوران تحصیلش را منزل أخوي ما می‌گذراند، ولي دختر خوش‌زبانی بود، دختر أخوي ما می‌گفت ما باهم كه می‌رفتیم یکجا بعد كه برمی‌گشتیم خانه‎ی ما می‌گفت آقا هیچ جا خانه‎ی خود آدم نمی‌شود! گفتيم دستمان درد نكند یواش‌یواش خانه‌مان را هم داري ... دقت كنيم! الآن خداي متعال این‌ها را گرفتار كرده است، و وظیفه‎ی دنيا اين است.

سؤال: آن‎طور كه شما می‌گویید دنيا صرفاً يك ابزار می‌شود، بعد آن ابزار را هركسي هر طور استفاده كند، بعد براي مسافر هم هیچ‌چیزی بهتر از مَركب خوب نيست، پس حضرت‎امير براي چه این‌همه ايراد به دنيا وارد می‌کنند؟

جواب: می‌فرمایند «دُنياكُم»، یعنی اين دنياي شما براي من هيچ ارزشي ندارد. دنياي خودم چرا! دنياي امیرالمؤمنین چيست؟ همان چيزي كه حضرت مشغول بوده‌اند.

سؤال: اين‎ را كه در خطابه می‌گفته‌اند، اما آیا وقتي در چاه با خودشان هم درد دل می‌کرده‌اند هم [همین‎طور بود؟]

جواب: آن‌ها را ما گردنِ امیرالمؤمنین انداخته‌ایم. دقت كنيد! در مورد اهل‌بیت بايد ما به چيزهايي استناد كنيم كه از خودشان به ما رسيده است؛ معلوم نيست امیرالمؤمنین در چاه اين حرف‌ها را می‌زده است؛ ما به حساب خودمان فكر می‌کنیم امیرالمؤمنین در چاه اين حرف‌ها را می‌زده است؛ مثلاً ما قسط‌های وام‎مان عقب می‌اُفتد و فكر می‌کنیم ايشان هم در همين حال‎ و هوا بوده‌اند! نه، این‌طوری نيست؛ لذا معلوم نيست ايشان در چاه اين حرف‌ها را زده باشد. آن موقع كه غش كرده است، چه بوده كه غش كرده است؟ آن شخص هم سراسيمه آمد خدمت حضرت زهرا سلام‌الله علیها، گفت: خانم برسيد كه شوهرتان ديگر از دست رفت! حضرت فرمودند: توضيح دهيد چه‎طور شده است، گفتند: این‌طوری، فرمودند: خب هیچ‌چیز نيست! ايشان زياد این‌طوری می‌شوند!

ببينيد، حالا این‌ها در مراتب بالاي آن است، كسي كه سوارِ دنياست، به‌خصوص اگر مراتب انساني را طي كرده باشد كه حقايق را به او نشان داده باشند، ماندنش در اینجا خودش يك رياضت سنگيني است. مثل اين است كه يك پدري را تصوّر كنيد كه يك خانواده‎ی خيلي خوبي دارد، به خاطر همين خانواده در غربت گرفتارشده، آن وقت عكس زن و بچه را درمی‌آورَد و شروع می‌کند به گريه كردن، خيلي از گریه‌های این‌ها براي اين بوده كه این‌ها براي اين كه بندگان را كمك كنند به‌فرمان خداي متعال در اینجا مانده‌اند، ولي دارند يك حقايقي را هم می‌بینند كه اگر از اینجا می‌رفتند در آنجا چه خبر بود، لذا اين سر در چاه کردن‌ها براي آن‌هاست.

سؤال: دقیقاً اشاره‎ی من به همين است، براي يك مسافر چه چيزي بهتر از يك اسب خوب است؟ كسي كه سوار بر اسب است و مدام دارد می‌تازد مدام بر سَرِ اسبش نمی‌زند كه چرا من به مقصد نمی‌رسم.

جواب: نزده است. كجا زده؟ من نخواستم بخوانم، امیرالمؤمنین اتفاقاً گير داده است به بعضی‌ها كه شما چه‎كار به دنیا دارید؟ خلاصه‌اش اين است كه حضرت خيلي تند برخورد می‌کند باکسانی كه این‌طوری دنيا را سرزنش می‌کنند و حضرت می‌فرماید دنيا تو را گول زد يا تو گول دنيا را خوردي؟

خب اين نکته‌ای كه می‌فرمایند: «فَهِيَ عَلَى ما عَهِدَ إلَيها اللّهُ وَ طَبعَها عَلَيه» يك نكته‎ی جالبي است؛ ببينيد ما انسان‌ها گاهي حواسمان نيست و فكر می‌کنیم ما اگر مثلاً این‌طوری فكر كرديم مسائل هم همین‌طوری است، نه، اين نيست؛ اگر الآن روز است من هر فكري هم بكنم الآن روز است. اینجا هم حضرت می‌فرمایند در عالَم آفرينش با دنيا چنين پيماني بسته شده است و بر اين سرشته شده و كارش اين است؛ اين‎كه من چه فكري داشته باشم، دنيا كار خودش را می‌کند و مثل من نافرمان نيست.

لذا **در يك روايت ديگر كه باز هم از رسول خداست، همين تعبير دوباره آمده كه: «إنَّ اللّهَ جَلَّ جَلالُهُ أَوْحَى‏ إلَى‏ الدُّنيا أَن أَتعِبي مَن خَدَمَكِ» خداي متعال به دنيا وحي كرد كه هر كه به تو خدمت و نوكري كرد را خسته بكن «وَ اخدُمي مَن رَفَضَكِ» و به هر كه تو را دور انداخت خدمت و نوكري بكن.**

**دقت كنيد! اين «رَفَضَكِ» در مقابل «خَدَمَكِ» است. شما كه سوار تاكسي می‌شوید و از اینجا به فلان جا می‌روید، وقتي سوار می‌شوید تا به فلآنجا برسيد در دلِ كار معنايش اين است كه اين تاكسي براي شما هيچ ارزشي ندارد و اين را دور انداخته‌اید، در همين حد است كه شما را به آنجا می‌رساند؛ پس ارزش، مالِ چيست؟ ارزش، مالِ آن نقطه‎اي‎ست كه می‌خواهید به آن برسيد، از آنجاست که به اين تاكسي ارزش می‌رسد؛** لذا اگر ديديد تاكسي پنچر شد می‌گویید آقا ما رفتيم، خداحافظ شما! و چون این‌طوری است لذا «رَفَضَكِ» در مقابل «خَدَمَكِ» است. آن كسي كه تو را رفض و رها بكند.

**خب الآن كه من در دنيا هستم يعني خودكُشي بكنم؟ نه، «رها بكند» به همان معنايي است كه خودشان گفته‌اند؛ يعني من حواسم باشد این دنياست که براي من آفریده‌شده؛ لذا چه كسي بايد دنبال دیگري باشد؟ ببينيد الآن اكسيژن براي من آفريده شده است، الآن كي دنبالِ كيست؟** اكسيژن دم دست من است، آن را نبرده‌اند آن طرفِ دنيا بعد بگويند ببخشيد ... نمی‌شود؛ بله، يك‎وقت من می‌خواهم بروم زیردریا، آنجا هم بايد زمانش بگذرد تا دريا در اختيار من قرار بگيرد؛ **لذا اگر دنيا براي من آفریده‌شده و نوكرِ من است، نوكر بايد دنبال ارباب بگردد، آیا می‌شود ارباب خودش دنبال نوكر بگردد؟!**

خيلي از این‌ها براي ما جابه‌جا افتاده است؛ لذا **در يك روايتي آقا امیرالمؤمنین می‌فرمایند (دنباله‎ی همين روايت است): «الحَظُّ يَسعي إلَي مَن لا يَخطبُه» يك مقداري روايت سنگين می‌شود، «حظ» يعني «بهره». بهره می‌شتابد به‌سوی كسي كه خواستارش نيست. آخر اگر آن بهره است، بهره‎ی من است ديگر، پس آن بايد به من برسد؛ لذا او (در همين عالَم دنيا) می‌شتابد، «يسعي» می‌شتابد به‌سوی كسي كه «لا يخطبه» خواستارِ او نيست.**

**«الدُّنيا لِمَن تَرَکَها» دنيا از آنِ كسي است كه دنيا را رها بكند؛ دنيا را مقصد قرار ندهد. اين رها كردن به اين معنايي كه در ذهن ما هست، نيست؛ در مقابلِ «طَلبَها» هست، يعني خودش ارزش پيگيري ندارد؛ «و الآخِرَةُ لِمَن طَلبَها» منتها آخرت برعكس دنياست و براي كسي است كه آخرت را بجويد؛ ما براي آخرتيم پس بايد دنبال آخرت باشيم. ما براي زندگاني برتر آفریده‌شده‌ایم پس بايد پِيِ آن را بگيريم. اما دنيا براي ما آفریده‌شده، لذا آن را پِيِ ما انداخته‌اند.**

بله، يك كسي كه در يك خانه‌ای نوكر است يا در يك اداره آبدارچي است، (حالا خدای‌نکرده من اين شئون اجتماعي را نمی‌خواهم خدايي نكرده يك‎وقت تنقيصي بكنم، می‌خواهم مثالي بزنم مطلب روشن شود.) ببينيد، اين كسي كه در اين خانه نوكر است، می‌آید و می‌گوید آقا! سفره را در فلان اتاق انداخته‌ام، تشريف بياوريد و نهار ميل بفرماييد، اين آقا از اینجا بلند می‌شود و می‌رود و سر آن سفره می‌نشیند، ببينيد اين كارْ ديگر جزء طبيعت دنياست؛ بعد می‌فرماید آقا! مثلاً رختخواب را فلان جا انداخته‌ام، تشريف بياوريد، آقا مثلاً صد تومان بدهيد برويم فلان‎چيز را بخريم، آقا هوا سرد است لباس بپوشيد ...

ببينيد نوكري همين است. يك وقت هم هست می‌گوید آقا جسارت نباشد پزشك آمده و می‌خواهد پانسمان شما را عوض بكند، آقا ببخشيد دَمَر بخوابيد! نوكري همين است. دنيا نوكر است يعني همين است. يعني مثلاً قرار است حضرتْ به آن شهادت و كرامت برسند، دنيا در اختيار حضرت است؛ امام! می‌خواهید به شهادت برسيد ما هم در خدمتيم هر كاري می‌خواهید داشته باشيد. نوكر كه از خودش چيزي ندارد. فرضِ نوكري همين هست؛ لذا آن كسي كه اين دارد نوکری‌اش می‌کند، ممكن است داد هم بر سرش بزند. يك‎وقت هم ممكن است نازش را بكشد، يك‎وقت هم از آن تعريف می‌کند، يك‎وقت هم به او دستور می‌دهد و يك‎وقت هم او را دور می‌اندازد و يك‎وقت هم به او می‌گوید بلند شو و به خانه‌تان برو. يك‎وقت هم می‌گوید چرا دير آمدي؟ يا چرا زود آمدي؟

**اوست كه اختیاردارِ كار است، مهم اين است. يك‎وقت هم اين نوكرِ خودش را با خودش به كوه‎نوردي می‌برَد؛ يك‎وقت هم همين نوكر را برمی‌دارد و می‌برَد استخر. اين نسبت مهم است، كه چه كسي نوكرِ كيست؟ آن‎كسي كه دنيا دارد نوکریِ او را می‌کند يعني سوار بر دنياست. خب او اگر اینجا بخواهد دنيا را بگيرد، می‌گیرد و بخواهد بدهد هم می‌دهد.** اگر بخواهد برود اینجا مغازه بزند، خب برود منتها در عالَم نوكري می‌رود؛ يعني هیچ‌وقت درآمد براي او اصل نمی‌شود، حالا مثلاً چهار سال هم گذشت، شايد بگويد اصلاً نخواستيم ولش كن؛ چه كسي در اختيارِ كيست؟ اين مهم است؛ كه اگر ما خودمان را در دستِ دنيا قراردادیم، كارِ دنيا پدر درآوردن می‌شود، آن وقت می‌اندازیم گردن خداي متعال و گردن اولياي او و گردن دين و انقلاب و نظام و این‌ها.

سؤال: -

جواب: دنيا تنبل نيست، دنيا انسان نيست كه خطا بكند؛ لذا **در مورد دوران حضرت ولی‌عصر چه تصويري براي ما درست کرده‌اند؟ فرموده‌اند زمين هرچه دارد بيرون می‌ریزد. براي‎چه هرچه دارد بيرون می‌ریزد؟ براي اين‎كه ما در آنجا او را به نوكري می‌گیریم. الآن دنيا را به نوكري نمی‌گیریم، بلكه دنيا الآن همه‌چیزِ ماست، لذا دنيا دريغ می‌کند؛** شما براي اين‎كه نفتي را از زمين بيرون بكشيد بايد پدر خودتان را دربياوريد، واقعاً پدر درمی‌آید! چه قدر الآن جنگ ‎و خون‌ریزی ‎و كشتار روي اين نفت شده است. ما واقعيّات بَشَري را توجّه نمی‌کنیم. چند ميليون بشر روي اين نفت الآن كشته شده است؟ و هر چیز ديگري را بخواهيد مثال بزنيد ... .

اين بشرِ پر ادّعا در جنگ جهاني اول و دوم چه قدر آدم از خودش كُشت؟ ما كه نبوديم. ما هشت سال جنگ داشتيم شهرهاي ما را می‌زدند؛ می‌گفتند ما مقابله‌به‌مثل بكنيم، امام رحمة‎ الله ‎عليه قبول نمی‌کردند؛ گفتند نمی‌شود اگر ما نزنيم دست برنمی‌دارند، خيلي جالب است، می‌خواستند بصره را گلوله‌باران كنند، آن اوایل هم خيلي چيزي نداشتيم، چند شب صدا و سيماي ما اعلام می‌کرد كه قرار است فلان‎روز بصره را گلوله‌باران كنيم، مردم بيرون بروند و آنجا نمانند! خيلي حرف است، اعلام می‌کردند ما فلان‎شب بصره را گلوله‌باران می‌کنیم، مردم بروند.

ببينيد اين ‎را دقت كنيم و ساده به موضوع نگاه نكنيم. همين الآن دقت بكنيد، الآن ريشه‎ی بسياري از گرفتاری‌های دنيا مرزبندی‌های جغرافيايي است. هزینه‌های دفاعی‌ای كه کشورها دارند، حالا هزینه‌های هجومي را كاري نداريم؛ غير از اين است كه زمینه‌اش همين مرزبندی‌های جغرافيايي است؟ تجاوزهای متعددي كه می‌شود، و همین‌طوری بشماريد و جلو برويد. الآن چه‎كسي دارد به چه‌كسي خدمت می‌کند؟ الآن اين مرز جغرافيايي (كه يك مرز اعتباري است، يعني بايد ميخ بكوبيد تا معلوم شود) خب اگر ورقِ بشر برگشت و گفت این دنیاست که براي من است پس بشر بايد فراتر از اين برود، يكي از بركاتش اين است كه اين مرزبندی‌های جغرافيايي جمع می‌شود. وقتي كه جمع شد مردم چين با يك ‎ميليارد و خرده‌ای جمعیّت، آیا ديگر مجبورند هر جنبنده‌ای را بخورند؟ واقعيات بشر این‌هاست. اين يك گام كوچك، شما مرزها را جمع كنيد، خب همه می‌شوند بندگان خدا، همه می‌شوند خواهر، برادر، آن گرسنه‎ی چيني با گرسنه‎ی ايراني و آمريكايي فرقي نمی‌کند. آن‎وقت اين ثروت‌ها به چه سمتي می‌رود؟ حالا بفرماييد خیال‌بافی است، ‌ممكن است از آن طرفش خیال‌بافی باشد ولي از این‌طرف كه خیال‌بافی نيست!

**حالا ببينيد، فرض كنيد در فنّاوری، پيشرفت**، هرچه می‌خواهید اسم آن را بگذاريد، مطلبْ ديگر روشن می‌شود. انسان يك نيازهايي در اینجا دارد، نيازهاي طبيعي دارد، نيازهاي انساني دارد، **هر چیزی كه نيازي از انسان را برآورده كند ارزشمند است. خيلي ساده؛ حرف بهتر از اين می‌شود زد؟ در هر زمینه‌ای. يعني مثلاً در پزشكي، چه مقدار از آن ارزشمند است؟ آن‎مقداري كه سودآوري دارد؟ نه، آن‎مقدار می‌شود براي دنيا، آن ارزشي ندارد. ولي آن‎مقدار از پزشكي كه نيازي را از بشر را برطرف می‌کند ارزشمند است، هرچه هم اوج می‌گیرد ارزشمندتر می‌شود.** هميشه هم همین‌طوری بوده.

در روايات ما داريم اگر اشتباه نكنم جناب موسي علي ‎نبينا و آله ‎و علیه‌السلام، كسي بيمار شده بود مرتب دعا می‌کرد؛ (ديگر حضرت موسي مشهور به اين است كه به او وحي شد، به پيامبر ما بيشتر وحي شد ولي جالب است از بس بنی‌اسرائیل گير می‌دادند، اين بنده‎ی خدا بايد دم‎به‎دم سراغ خدا می‌رفت و از آنجا سؤال را حل می‌کرد) به موسي خيلي وحي شد، یکی‌اش هم همين است، زير بار پزشكي نمی‌رفت و می‌گفت نه، خدا بايد مرا شفا دهد. خدا پاسخ داد اگر او چنین ‎و ‎چنان هم بكند باز هم شفايش نمی‌دهم، شفايش را در فلان گياه گذاشته‌ام برود بخورد تا خوب شود. اين می‌شود پزشكي، لذا فنّاوری این‌طور می‌شود؛ و الآن بسياري از ابعادي كه در فنّاوری داريم چيزي به‌جز سودآوری در آن مطرح نيست. براي اين اصلاً نمی‌شود ارزشي گذاشت و تصوّرم اين است كه اگر حضرت ولی‌عصر هم تشريف بياورند این‌ها را جمع كند، البته اين بُعدش را و إلّا آن‌هایی كه حقیقتاً نیازی از بشر را برآورده می‌کند نه، آن، همان دنيايي می‌شود كه در خدمت بشر است.

البته نياز برآورده شود براي اين‎كه انسان بالا و پيش برود، لذا رفاه مادي تا اندازه‌ای ارزش دارد كه انسان را بازندارد. حالا يك‎وقت حكومت و روابط اجتماعي اصلاح‌شده، و انسان با يك سطح بالاتري از رفاه هم از معنويت بازنمی‌ماند، دوران حضرت ولی‌عصر این‌طوری است، چون همه‌چیز را در اختيار می‌گیرد، هم بشر از نظر مادي خيلي سطح بالايي را دارد و هم از لحاظ هدايت و سعادت جاودانه، ولي الآن این‌طوری نيست متأسفانه. الآن همه‎ی عوامل به سمت اين است كه ما را در دنيا زمین‌گیر بكند؛ لذا مؤمنین بر خلاف جريان آب بشري دارند حركت می‌کنند.

حالا من يك مثالي بزنم، چون مطرح است. شما فرض كنيد بشر آمده و دارد تلاش می‌کند (من معذرت می‌خواهم چون این‌ها مطرح است می‌گویم) كه ببيند مرد هم می‌تواند حامله و بچه‌دار شود؟! خب به قول خودمان خدا پدرت را بيامرزد! تو كه از آن‎طرف داری جلوگيري می‌کنی از اين‎كه زن‌ها حامله شوند، آخر چه بدبختی‌ای است كه سَرِ ما آمده كه دارند سرمایه‌های بشري را صَرفِ چه می‌کنند! بالأخره اين كره‎ی زمين مال همه است، وقت انسان‌ها، فكر انسان‌ها و توان انسان‌ها را دارند صرف چه می‌کنند. يك عده از آن‎طرف دارند تلاش می‌کنند جلوي آن را بگيرند، آن كه خودش به طور طبيعي هست، يك عده... خب اين معلوم است بايد جمع شود. اين چه نياز بشر را رفع می‎کند؟ جز این‌که دارند همه را خسته و درمانده می‌کنند ... ؟

لذا ما بايد به اين سمت برويم و اين نگاه را ان‌شاءالله درست كنيم، آن‎وقت در مسائل مختلف هم می‌تواند تحلیل‌هایمان درست شود، حتي در مسائل سياسي. يعني راحت به شما بگويم، اگر انسان يك موقع خيلي احساس خستگي می‌کند، زود در مسائل مختلف مثل سياسي و اقتصادي از كوره در می‌رود، این، يعني اين‎آدم بنيه‎ی معنويِ كمي دارد؛ يعني چه بفهمد چه نفهمد، آدمِ دنیاطلبی است و خودش نمی‌داند دارد از كجا می‌خورَد؛ لذا تعجب نكنيم. به حضرت‎امام می‌آیند و می‌گویند خرمشهر سقوط كرد، خب جنگ است، الله‌اکبر می‌گوید و نماز می‌خوانَد! چرا خسته نمی‌شود؟ او خيلي در سطح بالايي است، اگر به ما بگويند خرمشهر سقوط كرد ديگر نمازمان را هم نمی‌خوانیم!

پس اين هم بحث مسلسل پيش برود كه دنيا براي ديگري آفریده‌شده، لذا هر که دنيا را براي خودش می‌خواهد، چون دنيا این را نمی‌خواهد، گرفتارش می‌کند.

ان‌شاءالله خداي متعال ما را حفظ كند و در مسير سعادت قرار بدهد؛ و الحمدلله ‎رب‌العالمین.

**«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**